

“Augustine’s Angelology as a Framework for Interpreting the Problem of Evil and Critiquing Manichaeism”

Mohsen Sarebannejad¹

(Received on: 2024-10-28; Accepted on: 2025-01-05)

Abstract

This article examines the role of the doctrine of angels in Augustine’s theological system and demonstrates its fundamental significance in his controversy with Manichaeism. Unlike the Manichaean worldview, which was based on the eternal dualism of Light and Darkness and regarded evil as an independent reality, Augustine sought to provide an integrated response to the problem of evil through his interpretation of the creation and destiny of angels. Within this framework, the creation of angels signifies the original goodness of creation, their fall exemplifies the operation of free will, and their fidelity constitutes the foundation of the City of God. Taken together, these three dimensions reveal that evil is not an eternal substance but rather the privation of good arising from the free choice of creatures. Thus, for Augustine, the doctrine of angels was not merely a cosmological issue but a strategic instrument for rejecting the two Manichaean principles and defending the unity of the Creator and the goodness of creation. The methodology of this study is based on historical–theological analysis, with information gathered through a library-based approach to Augustine’s primary works and contemporary scholarship. By focusing on the interrelation of creation, fall, and fidelity of the angels, this study highlights their unique contribution to Augustine’s explanation of evil and to the formation of his anti-Manichaean theology.

Keywords: Augustine; Manichaeism, Problem of Evil, Angels, Free Will, *City of God*.

¹ Ph.D., Advanced Studies of Art, College of Fine Arts, University of Tehran. Tehran. IRAN
Email: sarebannejad@ut.ac.ir

تبیین مسئله شر و نقد مانویت در پرتو فرشته‌شناسی آگوستین

محسن ساریان‌نژاد^۱

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۰۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۶]

چکیده

این مقاله به بررسی نقش آموزه فرشتگان در دستگاه الهیاتی آگوستین می‌پردازد و نشان می‌دهد که این آموزه در جدال او با مانویت جایگاهی بنیادین داشته است. برخلاف جهان بینی مانوی که بر ثنویت ازلی نور و ظلمت استوار بود و شر را واقعیتی مستقل تلقی می‌کرد، آگوستین با تفسیر خلقت و سرگذشت فرشتگان کوشید پاسخی یکپارچه به مسئله شر عرضه کند. در این چارچوب، آفرینش فرشتگان نشانه‌ای از نیکویی آغازین خلقت، سقوط آنان مصداقی از کارکرد اراده آزاد، و وفاداری شان بنیان شهر خدا به شمار می‌رود. این سه سطح در کنار یکدیگر نشان می‌دهند که شر نه جوهری ازلی، بلکه فقدان خیر ناشی از انتخاب آزاد مخلوق است. بدین ترتیب، آموزه فرشتگان برای آگوستین تنها مسئله‌ای کیهان‌شناختی نبود، بلکه ابزاری استراتژیک برای نفی دواصل مانوی و دفاع از وحدت خالق و نیکویی خلقت محسوب می‌شد. روش تحقیق در این پژوهش مبتنی بر تحلیل تاریخی، کلامی و گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای از منابع اصیل آگوستین و پژوهش‌های معاصر است. این مطالعه با تمرکز بر پیوند میان خلقت، سقوط و وفاداری فرشتگان، سهم بی‌بدیل آنان را در تبیین مسئله شر و شکل‌گیری الهیات ضد مانوی آگوستین آشکار می‌سازد.

واژگان کلیدی: آگوستین، مانویت، مسئله شر، فرشتگان، اراده آزاد، شهر خدا.

۱. دانش‌آموخته دکتری پژوهش هنر، دانشکده هنرهای تجسمی، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران، ایران

Email: sarebannejad@ut.ac.ir

مقدمه

الهیات آگوستین از همان آغاز حیات فکری اش به طور جدی با مسئله شرو و به‌ویژه با تعالیم مانویان درگیر بود. مانویت با تصویر دوگانه‌ای از عالم - مبتنی بر نبرد ازلی میان نور و ظلمت - بستری فراهم می‌کرد که در آن، شرو واقعیتهای مستقل و هم‌عرض با خیر تلقی می‌شد (Van Oort, 2011: 25 – 30). آگوستین با فاصله گرفتن از این سنت، آموزه‌ای بدیل عرضه کرد: شرو نه یک هستی مستقل، بلکه «فقدان خیر»^۱ دانست (Augustine, 1998: XI.9). آگوستین در کتاب اعترافات، به‌ویژه در کتاب دوازدهم، آفرینش نور نخستین را نه به عنوان پدیده‌ای مادی، بلکه به مثابه خلقت موجودات روحانی - یعنی فرشتگان - تفسیر می‌کند (Augustine, 1991: XII.7 – 9). در این میان، آموزه فرشتگان در دستگاه فکری او جایگاهی اساسی یافت؛ زیرا فرشتگان نه تنها شاهد و گواه بر نیکویی خلقت از آغاز بودند، بلکه در سقوط خود نشان دادند که شرو امری انتخابی و وابسته به اراده است،^۲ نه جوهری ذاتی در جهان (Wiebe, 2021: 42 – 47). در همین زمینه، پژوهش‌های جدید نیز تأکید کرده‌اند که تفسیر آگوستین از «فقدان خیر» و پیوند آن با آموزه فرشتگان، بخش جدایی ناپذیری از نقد او بر ثنویت مانوی به‌شمار می‌رود (Vessey, 2012: 144 – 147). اهمیت آموزه فرشتگان در اندیشه آگوستین، صرفاً به یک بُعد کلامی محدود نمی‌شود، بلکه کارکردی استراتژیک در جدال ضد مانوی دارد. با تأکید بر مخلوق بودن و نیکویی ذاتی فرشتگان، آگوستین توانست به‌طور غیرمستقیم آموزه دو اصل مانوی را نقد کند؛ زیرا اگر حتی موجودات روحانی عالی مرتبه نیز در اصل نیکو آفریده شده‌اند، هیچ جایی برای فرض وجود شرو ازلی باقی نمی‌ماند (Augustine, 2002: I.2). افزون بر این، تبیین آگوستین از

1. *privatio boni*

۲. این تأکید آگوستین بر آزادی فرشتگان، در کنار تأکید مشابه او بر آزادی انسان، نشان می‌دهد که راه‌حل او برای مسئله شرو بیش از آنکه هستی‌شناختی باشد، رنگ و بوی اخلاقی و اراده‌گرایانه دارد؛ موضوعی که برخی شارحان آن را «اخلاقی‌سازی شرو» در سنت مسیحی می‌نامند.

سقوط فرشتگان نشان می‌دهد که سرچشمه شر نه در ماده و تاریکی، بلکه در سوءاستفاده از اراده آزاد است (Wetzel, 2012: 89). این برداشت به ویژه هنگامی اهمیت می‌یابد که بدانیم فرشته در جهان رومی و در سنت یونانی‌رومی متأخر، اغلب به عنوان «میانجی» میان عالم الهی و انسان تلقی می‌شد (Cline, 2016: 22 – 25). آگوستین با مسیحی‌سازی این سنت توانست آن را در خدمت تبیین خلقت واحد و خیر مطلق به کار گیرد.

با وجود اهمیت این نکات، پژوهش‌های معاصر کمتر به نسبت مستقیم آموزه فرشتگان و نقد مانویت پرداخته‌اند. مطالعات موجود غالباً یا بر الهیات فرشتگان در کل متمرکز شده‌اند (Wiebe, 2021: 5 – 9)، یا بحث آگوستین و مانویت را به طور کلی بررسی کرده‌اند (Van Oort, 2011: 55 – 60)، بی‌آنکه نشان دهند چگونه آگوستین دقیقاً از آموزه فرشتگان به عنوان ابزاری در این جدال بهره گرفته است. از همین رو، خلأیی پژوهشی در این حوزه وجود دارد که پر کردن آن می‌تواند درک ما از هر دو عرصه را هم الهیات فرشتگان و هم الاهیات ضد مانوی، ژرف‌تر کند. افزون بر این، آنچه در پژوهش‌های کنونی غایب است، بررسی پیوند منسجم میان سه محور کلیدی یعنی «خلقت فرشتگان»، «مسئله شر» و «نقد کیهان‌شناسی مانوی» است. فقدان چنین رویکرد تلفیقی سبب شده تا جایگاه استراتژیک آموزه فرشتگان در منظومه الاهیاتی آگوستین کمتر آشکار گردد. این مقاله درصدد است دقیقاً با تمرکز بر این سه گانه، سهم بی‌بدیل آموزه فرشتگان در جدال الاهیاتی او را نشان دهد. در همین راستا، برخی مطالعات اخیر نیز بر نقش فرشتگان در شکل‌گیری هویت روح و تصویر انسان به مثابه «تصویر خدا» نزد آگوستین تأکید کرده‌اند (Drever, 2013: 98 – 102)؛ نکته‌ای که بعد انسان‌شناختی و فلسفی این پژوهش را پررنگ‌تر می‌سازد. افزون بر این، پژوهش‌های جدید به ویژه آثار یوانس فان اورت نشان داده‌اند که بخش مهمی از اندیشه آگوستین تنها در پرتو گفت‌وگوی انتقادی او با مانویت قابل فهم است. فان اورت در

مجموعه‌ای از مقالات و تک‌نگاری‌ها تأکید می‌کند که ردیه‌های آگوستین، از جمله علیه فاستوس و اعترافات، نه فقط پاسخی دفاعی، بلکه کوششی برای بازسازی کل الاهیات مسیحی بر بنیانی نو بوده است (Van Oort, 2020: 45 – 49; 2021: 112 – 118). به همین دلیل، توجه به جایگاه آموزه فرشتگان در این جدال صرفاً یک بررسی موضوعی نیست، بلکه مدخلی برای فهم ژرف‌تر از شکل‌گیری الاهیات غربی محسوب می‌شود. همچنین پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که آگوستین بسیاری از مفاهیم خود را در تقابل مستقیم با آموزه‌های مانوی بازپرداخت کرده و از این رهگذر چارچوبی برای تبیین رابطه میان خلقت، اراده آزاد و شر فراهم آورده است (Van Oort, 2019: 77 – 80). این دیدگاه‌های جدید نشان می‌دهد که خلا پژوهشی درباره پیوند میان فرشته‌شناسی و نقد مانویت نه تنها همچنان برقرار است، بلکه اهمیت آن در فهم تحولات الاهیات اواخر عهد باستان روزبه‌روز بیشتر آشکار می‌شود.

هدف مقاله حاضر آن است که نشان دهد چگونه آگوستین در تفاسیر کتاب پیدایش و آثار الیهاتی خویش، آموزه فرشتگان را برای نقد بنیادین مانویت به خدمت گرفت. برای این منظور، ابتدا زمینه تاریخی و فلسفی مانویت و میراث سنت مسیحی درباره فرشتگان بررسی خواهد شد. سپس تفسیر آگوستین از آفرینش فرشتگان، جایگاه آنان در روایت خلقت و سقوطشان به عنوان مدخلی به مسئله شر تحلیل می‌شود. در ادامه، کارکرد اجتماعی و الیهاتی فرشتگان به عنوان نخستین شهروندان شهر خدا تبیین خواهد شد و در نهایت پیامدهای این خوانش برای فهم معاصر از الاهیات آگوستین جمع‌بندی می‌گردد. بر این اساس، مقاله حاضر نشان می‌دهد که فرشته‌شناسی، نه حاشیه‌ای در اندیشه آگوستین، بلکه چارچوبی تبیینی برای فهم مسئله شر و نقد مانویت در دستگاه الیهاتی اوست.

زمینه تاریخی و فلسفی: مانویت و سنت مسیحی در باب فرشتگان

مانویت که در قرن سوم میلادی توسط مانی بنیان نهاده شد، یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین جنبش‌های دینی در اواخر عهد باستان بود. آموزه محوری مانویت، کیهان‌شناسی دوگانه‌ای است که بر بنیاد نبرد ازل‌ی میان دو اصل نور و ظلمت سامان یافته است. در این دستگاه، خیر و شر دو حقیقت مستقل و هم‌ارز تلقی می‌شوند: جهان مادی و تاریک حاصل آمیزش و درگیری این دو اصل است، و نجات، به معنای بازگرداندن ذرات نور به جایگاه نخستین خود، هدف نهایی نظام دینی مانی به‌شمار می‌رود (Van Oort, 2011: 27 – 33). در چنین چارچوبی، شر واقعیتی هستی‌شناختی و ازل‌ی است؛ نه صرفاً یک وضعیت یا انتخاب اخلاقی، بلکه جوهری که از ابتدا در برابر خیر وجود دارد (Angier, 2018: 221 – 225). این نگاه دوگانه پیامدهایی مستقیم برای جایگاه فرشتگان و موجودات میانی دارد. در روایات مانوی، نیروهای نورانی و تاریک هر یک فرشتگان یا دایمون‌هایی دارند که در خدمت اصل مربوط به خود عمل می‌کنند. در واقع، جهان مانوی صحنه‌ای است از نبرد موجودات روحانی، که در یک سوی آن فرشتگان نور قرار دارند و در سوی دیگر دیمون‌های ظلمت. به این ترتیب، مفهوم فرشته در مانویت پیوندی ناگسستنی با کیهان‌شناسی دوگانه دارد: فرشتگان نه مخلوقاتی که در خدمت خدای واحد باشند، بلکه نیروهایی مقید به اصل ازل‌ی نور هستند (Coyle, 2003: 5 – 7). به بیان دیگر، مانویت از همان آغاز کوشید فرشته‌شناسی خود را با دستگاه دوگانه‌انگار گنوسی پیوند دهد و از این طریق روایت بدیلی از منشأ شر عرضه کند (Van Oort, 2012: 203 – 205).

یکی از ویژگی‌های برجسته مانویت، استفاده گسترده از مفاهیم و اصطلاحات گنوسی در تبیین فرشته‌شناسی است. متون گنوسی نظیر مکاشفات یوحنا یا دیگر نوشته‌های مجموعه نجع حمادی، تصویر کیهانی پیچیده‌ای از موجودات میانی ارائه می‌دهند که

در سلسله مراتب میان خدای متعال و جهان مادی جای می‌گیرند. این موجودات اغلب نقش آفرینان اصلی در آفرینش و نیز منشأ شر معرفی می‌شوند (Timotin, 2012: 112 – 115). مانی این ساختار را اقتباس کرد و آن را با دوگانه نور-ظلمت تلفیق نمود؛ به این معنا که فرشتگان، کارگزاران نور ازلی، و دیمن‌ها، نیروهای ظلمت ازلی شدند. بنابراین، فرشته‌شناسی مانوی تا حد زیادی متأثر از کیهان‌شناسی گنوسی بود و از همان ابتدا نقش اساسی در توجیه وجود شر به عنوان اصل مستقل داشت (Angier, 2018: 228 – 231). از منظر الاهیاتی، چنین نگرشی پیامد مهمی داشت: اگر شر واقعیتی ازلی باشد، آنگاه نیکویی جهان و وحدت آفرینش زیر سؤال می‌رود. آموزه دو اصل عملاً امکان پذیرش خلقت واحد و خیر مطلق را از میان می‌برد. از همین رو، آگوستین پس از گسست از مانویت، کوشید با تأکید بر آموزه خلقت از عدم^۱ نشان دهد که همه مخلوقات - اعم از مادی و روحانی - در اصل نیکو آفریده شده‌اند و شر تنها از انتخاب اراده آزاد پدید می‌آید، نه از هستی‌شناسی ازلی تاریکی. درست در همین نقطه است که آموزه فرشتگان نقشی تعیین‌کننده در نقد الاهیاتی او بر مانویت ایفا می‌کند؛ زیرا نشان می‌دهد حتی عالی‌ترین موجودات روحانی نیز محصول خلقت خدای واحد هستند، نه نیروهایی برخاسته از اصل ازلی نور.^۲

مطالعه آموزه مانویان درباره شر بدون در نظر گرفتن زمینه گنوسی آن عقیم خواهد ماند. بسیاری از عناصر کیهان‌شناسی مانوی ریشه در سنت‌های گنوسی دارد که در مجموعه‌هایی چون نجع حمادی حفظ شده است. در متون گنوسی، عالم با سلسله مراتبی از موجودات میانی تبیین می‌شود؛ «ایئون‌ها» و «آرخون‌ها» نیروهایی هستند که میان خدای ناشناختنی و عالم مادی قرار دارند. این برداشت در پژوهش‌های معاصر نیز به عنوان پیوند مستقیم میان سنت گنوسی و صورت‌بندی مانوی شر شناخته شده است

1. creatio ex nihilo

۲. این نکته در جدال ضد مانوی آگوستین اهمیت فراوان دارد، چراکه او با نشان دادن مخلوق بودن فرشتگان، استدلال مانوی درباره‌ی دواصل ازلی را از بنیان تضعیف می‌کند.

(Angier, Meister & Taliaferro, 2018: 229). آن‌ها نقشی تعیین‌کننده در فرایند آفرینش ایفا می‌کنند، اما هم‌زمان منشأ محدودیت‌ها و حتی شر نیز معرفی می‌شوند. به‌ویژه آرخون‌ها به‌عنوان قدرت‌های حاکم بر جهان مادی، در واقع تصویری وارونه از فرشتگانند: به‌جای پاسداری از نیکویی خلقت، آنان تجسم سلطه و فساد بر مادیت به‌شمار می‌روند (Magris, 2005, 5: 3519 – 3521). در این بستر است که می‌توان فهمید چرا مانی آموزه خویش را بر اساس دو سپاه از موجودات نورانی و تاریک بنا نهاد؛ زیرا این طرح عملاً صورت‌بندی دوباره‌ای از همان فرشته‌شناسی گنوسی بود که اکنون در چارچوب دو اصل ازلی نور و ظلمت سازمان یافت (Eliade, 1985: 377 – 381). از این منظر، فرشته در مانویت نه مخلوقی آزاد در خدمت خدای واحد، بلکه نیرویی است که ذاتاً وابسته به یکی از دو اصل ازلی است. همین نکته تفاوتی بنیادین با الاهیات یهودی-مسیحی دارد، جایی که فرشته‌ها همواره به‌عنوان موجوداتی مخلوق و مطیع اراده خالق واحد تلقی می‌شوند. به بیان دیگر، مانویت «فرشته» را از سطح الاهیات یکتاپرستانه خارج کرد و آن را در خدمت یک کیهان‌شناسی ثنوی قرار داد. آگوستین در دوره‌ای از زندگی خود عضو جامعه مانوی بود و سال‌ها بعد از جدایی، بخش مهمی از اندیشه الاهیاتی و فلسفی خویش را صرف نقد و رد این سنت کرد. نخستین سطح از این نقد، بُعد معرفت‌شناختی آن است. آگوستین وحی مانی را «خودخوانده» و «فاقد پشتوانه تاریخی و رسولی» می‌دانست. او با تأکید بر اقتدار سنت رسولان و کلیسا، وحی خصوصی مانی را غیرقابل اعتماد معرفی می‌کند و این نکته را محور دفاع از اقتدار نهادینه شده کلیسا قرار می‌دهد (Van Oort, 2020: 45). از این رو، درک آگوستین از فرشتگان به‌مثابه موجودات روحانی نیکوکه با آزادی خود می‌توانند سقوط کنند، واکنشی مستقیم به این برداشت مانوی به‌شمار می‌آید (Piras, 2005, 8: 5650–5654).

در سنت الهیات مسیحی، فرشته‌شناسی صرفاً ضمیمه‌ای بر انسان‌شناسی یا خداشناسی نیست، بلکه نقشی محوری در تبیین نظام مند آموزه‌ها ایفا می‌کند. مقایسه‌ی وضعیت فرشتگان با وضعیت انسان، امکان تحلیل دقیق‌تر مقولاتی همچون معرفت، زبان، محبت و گناه را فراهم می‌سازد. به ویژه، بحث درباره سقوط فرشتگان متکلم را ناگزیر می‌سازد تا به «گناه در خلوص وجودی» بیندیشد؛ مفهومی که در ادامه به درک ژرف‌تر معنای گناه انسانی نیز یاری می‌رساند. همچنین در این سنت تأکید شده است که وجود فرشتگان تضمین می‌کند انسان همواره به افقی فراتر از خود گشوده است. اگر فرشتگان صرفاً به عنوان استعاره یا تصویر نمادین تلقی شوند، این حقیقت بنیادین که انسان در نسبت با امر متعالی تعریف می‌شود، تضعیف خواهد شد. افزون بر این، واژه‌ی یونانی [angelos] و معادل عبری [mal'ak] پیش از آنکه به ماهیت فرشتگان اشاره کنند، بر «وظیفه پیام‌رسانی و رسالت» دلالت دارند. بنابراین، «فرشته» در آغاز عنوانی برای مأموریت است و تنها در ادامه به ذات روحانی این موجودات اطلاق می‌شود. این تمایز بعدها به سنت آبای کلیسا و سپس قرون وسطی راه یافت و امکان آن را فراهم ساخت که هم از «فرشتگان خداوند» سخن گفته شود و هم از «شیاطین» به عنوان فرشتگان سقوط کرده (Bonino, 2016: 11 – 12). در تفسیر عهد قدیم نیز می‌توان نشان داد که فرشته‌شناسی اسرائیل پیشا-تبعید بیشتر جمعی و کلی است تا فردی؛ فرشتگان به مثابه لشکر آسمانی و دربار الهی ظاهر می‌شوند و کمتر به عنوان شخصیت‌های مشخص شناخته می‌شوند. اما پس از تبعید بابلی، نوعی «تورم فرشته‌شناختی» رخ می‌دهد: فرشتگان در شمار فزونی می‌یابند، نام‌های خاص پیدا می‌کنند (مانند میکائیل، جبرائیل و رافائیل) و کارکردهای متنوع‌تری بر عهده می‌گیرند. این تحول هم ریشه در تبادُل فرهنگی با سنت‌های ایرانی و هلنیستی دارد و هم از تعمیق مفهوم تعالی خدا در اندیشه یهودی ناشی می‌شود. بدین ترتیب، الهیات مسیحی به خوبی نشان داده است که مطالعه فرشتگان همواره

در پیوندی دوسویه با دغدغه‌های انسان‌شناختی و خداشناختی شکل گرفته است: از یک سو، نیاز به بیان فرابودگی خدا زمینه‌ساز معرفی موجودات واسطه‌ای فراوان شد، و از سوی دیگر، همین موجودات واسطه به آینه‌ای برای بازشناسی جایگاه و کرامت انسان بدل گشتند (Bonino, 2016: 18 – 19).

اما فرشته‌شناسی مسیحی پیش از آگوستین نیز خود محصولی از میراث فلسفی و الاهیاتی پیشین بود. در سنت افلاطونی، «دایمون‌ها» واسطه‌هایی میان عالم عقل و عالم محسوس محسوب می‌شدند (Timotin, 2012: 45 – 49). نوافلاطونیان همچون فلوطین نیز این نگاه را ادامه دادند و برای موجودات روحانی نقشی میانجی میان مبدأ نخستین و کثرات عالم قائل شدند. این پیش‌زمینه فلسفی راه را برای پذیرش مفهومی از موجودات روحانی در اندیشه مسیحی هموار کرد. پدران کلیسا چون ایرنائوس و به‌ویژه اوریگن این مفاهیم را در دستگاه الاهیاتی مسیحی جذب کردند. اوریگن آموزه‌ای گسترده از آفرینش و سقوط فرشتگان عرضه کرد که بر اساس آن، شر محصول سوءاستفاده آزادانه اراده‌های روحانی است، نه واقعیتی ذاتی یا ازلی (Iwersen, 2005, 5: 3529). بدین ترتیب، الگوی مسیحی تبیین شر با محوریت آزادی و سقوط فرشتگان شکل گرفت؛ الگویی که آگوستین بعدها آن را از نو صورت‌بندی کرد و در نقد مانویت به کار گرفت. افزون بر این، باید توجه داشت که در بستر یونانی-رومی نیز مفهوم فرشته-شیطان نقشی اجتماعی و آیینی ایفا می‌کرد و همین امر پذیرش مسیحی فرشته‌شناسی را تسهیل نمود (Cline, 2016: 31 – 34).

پیوند دادن این دو سنت، از یک سو فرشته‌شناسی گنوسی و مانوی، و از سوی دیگر میراث فلسفی و مسیحی یونانی-رومی، نشان می‌دهد که اندیشه آگوستین در زمینه فرشتگان نه در خلاء، بلکه در بطن یک گفت‌وگوی الاهیاتی-فلسفی پیچیده شکل گرفت. در بُعد الاهیاتی، ردیه‌های آگوستین بیش از همه معطوف به ثنویت مانوی بود. او آموزه مانوی درباره شر به عنوان

جوهری مستقل و ازلی را به شدت نقد کرد و در برابر آن نظریه «شر به عنوان فقدان خیر» را طرح نمود. این چرخش مفهومی نه تنها مبانی فلسفی مانویت را تضعیف کرد، بلکه دستگاه الاهیاتی مسیحیت را در جهت توحید مطلق سامان داد و بدین ترتیب، اقتدار الاهیاتی کلیسا را تحکیم بخشید (Van Oort, 2021: 133 – 136). آگوستین باره آموزه ثنوی و اقتباس گزینشی از سنت‌های فلسفی و مسیحی پیش از خود، موفق شد روایتی نو از فرشتگان بسازد که هم وحدت و نیکویی خلقت را پاس می‌داشت و هم به مسئله شر پاسخی قانع‌کننده می‌داد (Gregory, 2015: 77 – 79). دیگر جنبه رذیات آگوستین، نقد اخلاقی و اجتماعی بر مانویت بود. او زهد سخت‌گیرانه مانویان را نوعی «گریز از جهان» می‌دانست که نه تنها با سرشت مخلوق خداوند تعارض دارد، بلکه امکان زیست اجتماعی سالم را نیز از میان می‌برد. آگوستین بر این اساس، مسیحیت را دینی معرفی کرد که در عین تأکید بر پرهیز از گناه، با زندگی اجتماعی و خانوادگی سازگار است؛ رویکردی که به تقویت مشروعیت اجتماعی اقتدار کلیسایاری رساند (Van Oort, 2013: 211 – 214). در نهایت، رذیات آگوستین کارکردی نهادی و سیاسی نیز داشت. او با افشای کاستی‌های آموزه‌های مانوی، کلیسا را تنها مرجع معتبر حقیقت معرفی کرد و از این طریق اقتدار نهاد کلیسا را در برابر بدعت‌گذاران تثبیت نمود. این موضع بعدها در شهر خدائیز به روشنی انعکاس یافت و مبنای نظری برای صورت‌بندی نسبت دین و سیاست در سنت مسیحی فراهم ساخت (Van Oort, 2020: 92 – 95).

آفرینش فرشتگان در تفسیر آگوستین

آگوستین در تفسیر کتاب پیدایش، به‌ویژه در اعترافات، «فیات لوس»^۱ (پیدایش ۱:۳) را نقطه‌ای اساسی برای درک خلقت فرشتگان می‌داند. او در کتاب دوازدهم اعترافات تأکید

۱. به معنای «بگذار نور بشود» نخستین فرمان آفرینش در سفر پیدایش است (پیدایش ۱:۳). این تعبیر در سنت لاتینی مسیحی به صورت اصطلاحی کلیدی برای اشاره به خلقت نور نخستین به کار می‌رود.

می‌کند که این «نور» نخستین را نباید به معنای مادی آن تفسیر کرد، بلکه مقصود، آفرینش موجودات روحانی است؛ موجوداتی که با عقل و اراده آفریده شدند تا حاملان نخستین نیکویی خلقت باشند (Augustine, 1991: XII.7 – 9). از نگاه او، فرشتگان نخستین گواهان بر نظم خیر در آفرینش اند و حضورشان نشان می‌دهد که عالم از آغاز سراسر نیکو بوده است. این تفسیر، به ویژه در برابر مانویان اهمیتی اساسی داشت؛ چراکه در نظام مانوی، نور و تاریکی دو اصل ازلی و متوازی تلقی می‌شدند. آگوستین با تأکید بر مخلوق بودن فرشتگان نشان داد که حتی عالی‌ترین موجودات روحانی نیز نتیجه اراده خدای واحدند، نه مظاهری از یک اصل نورانی ازلی. در شهر خده، آگوستین بار دیگر این خوانش را تقویت می‌کند. او در کتاب یازدهم تصریح می‌کند که شر نه یک جوهر مستقل، بلکه «فقدان خیر» است و سقوط فرشتگان جز محصول اراده آزاد آنان نیست (Augustine, 1998: XI.9). به این ترتیب، آموزه خلقت فرشتگان و سقوطشان در کنار هم به کار گرفته می‌شوند تا نشان دهند که کل آفرینش در اصل نیکوست، اما امکان انتخاب خطا در مخلوقات آزاد همواره باقی می‌ماند. همین پیوند میان خلقت نورانی و سقوط ارادی، به عنوان کلید فهم تئودیه‌ آگوستین برجسته می‌گردد. (Wiebe, 2021: 55 – 59).

از منظر فلسفی نیز آگوستین به شدت متأثر از سنت نوافلاطونی بود، اما با حفظ فاصله‌ای آشکار. نوافلاطونیان، نور عقلانی را جلوه‌ای از مبدأ نخستین می‌دانستند و موجودات روحانی را واسطه‌هایی میان جهان عقل و جهان محسوس تلقی می‌کردند. آگوستین این الگو را اقتباس کرد، ولی آن را در چارچوب آموزه خلقت از عدم بازسازی نمود. او نور نخستین را در پیوند با آموزه «تصویر خدا» می‌فهمد و معتقد است فرشتگان نخستین صورت‌هایی اند که نیکویی الهی را منعکس می‌کنند (Drever, 2013: 101 – 104). بدین ترتیب، در اندیشه او فرشتگان صرفاً نیروهای میانجی فلسفی نیستند، بلکه مخلوقاتی اند که وجودشان شهادتی بر فیض و بخشش الهی است. از این منظر، آفرینش فرشتگان در نظام آگوستین نه تنها

بنیانی برای الاهیات فرشته‌شناسی، بلکه سنگ بنای جدال ضد مانوی است. اگر شر ازلی و مستقل بود، نمی‌شد نشان داد که حتی موجودات روحانی عالی نیز در اصل نیکو آفریده شده‌اند. اما با تأکید بر «نور نخستین» به عنوان خلقت فرشتگان، آگوستین استدلال می‌کند که هیچ موجودی ازلی جز خدای واحد نیست. بدین ترتیب، این خوانش در حکم دفاعی الاهیاتی علیه ثنویت مانوی عمل می‌کند و نقش فرشتگان را از حاشیه به مرکز جدال با مانویان منتقل می‌سازد (Gregory, 2015: 78).

سقوط فرشتگان و مسئله شر در اندیشه آگوستین

سقوط فرشتگان در اندیشه آگوستین نه صرفاً یک حادثه کیهان‌شناختی، بلکه کلیدی برای فهم چیستی شر است. او در برابر آموزه مانوی که شر را جوهری مستقل و هم‌عرض با خیر می‌دانست، سقوط فرشتگان را نمونه‌ای آشکار از سوءاستفاده اراده آزاد معرفی کرد. شر به زعم او چیزی جز «فقدان خیر» نیست، و این فقدان زمانی رخ می‌دهد که اراده مخلوق از خدا به خویش بازگردد و محبت خویش را از خیر مطلق به خیر محدود معطوف کند (Augustine, 1999: 4 – 5). این تبیین در آثار مختلف آگوستین از جمله انکیریدیون و شهر خدا بارها تکرار می‌شود و همواره پاسخی مستقیم به آموزه ثنوی مانوی تلقی می‌گردد (Wetzel, 2012: 91). افزون بر این، پژوهش‌های جدید نشان داده‌اند که آگوستین سقوط فرشتگان را به عنوان الگویی برای فهم سقوط انسان نیز به کار می‌گیرد. کولبت استدلال می‌کند که تحلیل آگوستین از فرشتگان، درواقع بنیانی برای تبیین وضعیت روح انسانی فراهم می‌آورد: همان‌گونه که برخی فرشتگان با بازگشت به خویش سقوط کردند، انسان نیز در خودخواهی و انحراف اراده دچار همان سرنوشت می‌شود (Kolbet, 2010: 133 – 137). این نگاه پیوند مستقیمی میان کیهان‌شناسی و انسان‌شناسی آگوستین برقرار می‌کند و نشان می‌دهد که مسئله شر نه در ماده و تاریکی، بلکه در آزادی بی‌مهار مخلوقات ریشه

دارد. از این منظر، آموزه فرشتگان صرفاً بخشی فرعی در الاهیات او نیست، بلکه چارچوبی تفسیری برای درک پیوند میان آزادی، محبت و امکان شراست.

آگوستین سقوط فرشتگان را به مثابه رویدادی تبیین می‌کند که ریشه در آزادی اراده دارد. در درباره اختیار اراده او به روشنی می‌گوید که گناه نخستین موجودات روحانی ناشی از «روگردانی از خدا»^۱ و «بازگشت به خویشتن»^۲ بود (Augustine, 1993: III.17). به بیان دیگر، سقوط نه از سر اجبار یا طبیعتی شرور، بلکه از تصمیمی آزاد پدید آمد. این ایده در اعترافات نیز بازتاب یافته است، آنجا که آگوستین تأکید می‌کند موجودات روحانی با آزادی خود یا در وفاداری به خالق باقی می‌مانند یا در انتخابی وارونه سقوط می‌کنند (Augustine, 1991: XII.6 – 9). در تحلیل‌های متأخر، مفهوم «چرخش اراده» به عنوان یکی از عناصر بنیادین در تبیین هویت روحانی نزد آگوستین شناسایی شده است. به همین ترتیب، سقوط به مثابه نمونه‌ای از شکل‌گیری هویت منفی فهمیده می‌شود؛ جایی که اراده با بریدن از منبع هستی خویش، هویت جدیدی بر محور خویشتن محوری می‌سازد (Drever, 2013: 98 – 102).

آگوستین آموزه سقوط فرشتگان را مستقیماً در برابر کیهان‌شناسی مانوی قرار می‌دهد. در حالی که مانویت شر را جوهری مستقل و ازلی می‌داند که در کنار خیر از ابتدا وجود داشته است (Angier, 2018: 221 – 225, 228 – 231)، آگوستین با نظریه «فقدان خیر» نشان داد که شر ریشه‌ای هستی‌شناختی ندارد، بلکه محصول اراده آزاد مخلوقات است. این تفاوت بنیادین به آگوستین امکان داد تا ثنویت مانوی را بی‌پایه اعلام کند. در علیه فاستوس^۳ او به صراحت می‌نویسد که آموزه دو اصل، حقیقت الاهی واحد را نقض می‌کند و هیچ مبنای عقلی برای فرض وجود دو مبدأزلی ندارد (Augustine, 2007: XX.21). پژوهش‌های اخیر نیز نشان داده‌اند که بخش مهمی از استدلال‌های آگوستین علیه مانویان در همین نقطه متمرکز

1. aversio a Deo

2. conversio ad se

3. Contra Faustum

است: تضعیف بنیان فلسفی. الهیاتی مانویت با ارائه تفسیری بدیل از شر (Van Oort, 2020: 95 – 92, 48 – 45). به این ترتیب، آموزه سقوط فرشتگان در اندیشه آگوستین نه تنها تبیین درونی مسئله شر بود، بلکه سلاحی الهیاتی برای نقد مانویت محسوب می شد.

آگوستین سقوط فرشتگان را صرفاً رخدادی فردی یا کیهانی نمی دید، بلکه آن را منشأ تقسیم بندی بنیادین تاریخ و جامعه می دانست. در شهر خدا او توضیح می دهد که سقوط، دو جماعت را پدید آورد: جماعت فرشتگان و انسان هایی که در محبت به خدا باقی ماندند و «شهر خدا»^۱ را شکل دادند، و جماعت کسانی که در خودمحوری و سرکشی سقوط کردند و «شهر زمینی»^۲ را بنیان گذاشتند (Augustine, 1998: XIV.11 – 13). به این ترتیب، آموزه سقوط در دستگاه آگوستین صرفاً تفسیری از منشأ شر نیست، بلکه الگویی برای فهم کل تاریخ بشر و مبارزه دائمی میان دو شهر نیز محسوب می شود. از منظر اخلاقی-اجتماعی، سقوط فرشتگان نشان می دهد که سرچشمه فساد در جامعه نیز در سوءاستفاده اراده آزاد نهفته است. همان گونه که فرشتگان با آزادی خویش سقوط کردند، انسان نیز با انتخاب نادرست می تواند جامعه ای فاسد و خودبنیاد بنا کند (Kolbet, 2010: 214 – 218). در همین راستا، آگوستین تأکید می کند که هویت تاریخی. سیاسی بشر تنها در پرتو وفاداری به خداوند و مشارکت در شهر خدا معنا می یابد. این نگاه در خوانش های متأخر نیز برجسته شده است، چنان که آموزه سقوط به عنوان بنیانی برای تبیین دوگانه «تاریخ قدسی» و «تاریخ زمینی» در الهیات آگوستین تحلیل شده است (Meconi, 2015: 110 – 113).

آگوستین با تفسیر سقوط فرشتگان، سه سطح مکمل از فهم مسئله شر را عرضه کرد. در سطح فلسفی، او نشان داد که شر واقعیتی وجودی ندارد بلکه تنها فقدان خیر است (Augustine, 1998: XI.9). در سطح الهیاتی، سقوط فرشتگان نشان داد که سرچشمه شر نه در ماده یا اصل تاریکی، بلکه در اراده آزاد مخلوقات قرار دارد؛ به این ترتیب، آموزه ثنویت

1. civitas Dei

2. civitas terrena

مانوی به طور بنیادین مردود شد (Van Oort, 2011: 55 – 60). در سطح اجتماعی-تاریخی نیز سقوط فرشتگان الگوی بنیادینی برای تبیین دو شهر، تاریخ قدسی و تاریخ زمینی، و در نهایت ساختار جامعه مسیحی فراهم آورد (Wiebe, 2021: 90 – 95). این سه لایه در کنار یکدیگر به آگوستین امکان دادند تا مسئله شر را نه فقط به عنوان یک پرسش نظری، بلکه به مثابه موضوعی کیهانی، اخلاقی و اجتماعی تبیین کند و پاسخ مسیحی به مانویت و دیگر بدعت‌ها را تحکیم بخشد.

فرشتگان وفادار و شهر خدا

پس از تبیین سقوط، روایت آگوستین بلافاصله وجه مثبت آن تقابل را برجسته می‌کند: فرشتگان وفادار به منزله نخستین ساکنان و الگوی «شهر خدا». در طرح آگوستین، تاریخ نجات با دو جماعت روحانی آغاز می‌شود که یکی از آن‌ها از همان ابتدا در محبت الهی باقی می‌ماند. این جماعت وفادار، خیر آغازین خلقت را تصدیق و استمرار می‌بخشد و به مثابه شاهدانی عقلانی، هماهنگی آفرینش را در پرتو اطاعت از اراده الهی حفظ می‌کنند (Augustine, 1998: XI.22). از این منظر، آموزه «فرشتگان وفادار» فقط مکمل روایت سقوط نیست، بلکه کلید فهم ساختار هنجاری شهر خدا نیز هست: جامعه‌ای که با «محبت»^۱ تعریف می‌شود و در آن، فرشتگان نقش «نخستین شهروندان» و الگوی الکلی برای زیست ایمانی انسان دارند. پژوهش‌های جدید بر این نکته تأکید کرده‌اند که آگوستین با قرار دادن فرشتگان وفادار در کانون روایت، از سطحی صرفاً فرشته‌شناختی فراتر می‌رود و به سطحی الهیاتی-اجتماعی می‌رسد که در آن، وفاداری روحانی مبنای سامان تاریخی و سیاسی شهر خدا قلمداد می‌شود (Wiebe, 2021: 95 – 100).

آگوستین در تفسیر خود بر کتاب مقدس بارها تأکید می‌کند که فرشتگان وفادار، نه صرفاً

1. Caritas

شاهدانی منفعل، بلکه کنشگران فعال در تداوم نظم الهی اند. او در انکریدیون توضیح می‌دهد که فرشتگان به عنوان «خادمان مشیت الهی» مأموریت دارند تا پیام الهی را منتقل کنند و در عین حال حافظان نظم کیهانی باقی بمانند (Augustine, 1999: 58 – 59). این فرشتگان در اصل، همان مخلوقاتی اند که با انتخاب درست، وفادار ماندند و بدین سان نیکویی آغازین خلقت را آشکار ساختند. از منظر فلسفی-الهیاتی، نقش آنان با سنت افلاطونی و نوافلاطونی هم پوشانی دارد؛ به این معنا که همچون «عقول میانی» عمل می‌کنند، واسطه میان خالق و مخلوق، و پاسدار هماهنگی جهان. آگوستین البته این چارچوب فلسفی را در دستگاه الهیاتی مسیحی خود دگرگون ساخت و فرشتگان را نه نیروهایی نیمه‌الهی، بلکه مخلوقات آزادی دانست که با اراده خویش در خدمت حقیقت باقی مانده‌اند. بدین ترتیب، آنان در الهیات آگوستین جایگاه ویژه‌ای می‌یابند: هم تجسم خیر و نظم الهی اند و هم واسطه‌های وحی و الهام برای انسان‌ها. پژوهش‌های جدید بعد از اندیشهٔ آگوستین در بحث از «هویت روحانی» نشان می‌دهند که وفاداری فرشتگان نمونهٔ تحقق یافتهٔ یک هویت الهیاتی است که بر وابستگی به خداوند و گسست از خودبنیادی مبتنی است (Drever, 2013: 110 – 114). پل کُلبِت نیز بر نقش فرشتگان وفادار در شکل دادن به الگوی شفاف‌بخش آگوستین تأکید می‌کند: آنان نمونه‌ای از سلامت روحانی اند که درمان انحراف اراده انسانی را امکان‌پذیر می‌سازند (Kolbet, 2010: 220 – 223).

در دستگاه فلسفی آگوستین، فرشتگان وفادار نه تنها شاهدان خلقت نیکو هستند، بلکه بنیان‌گذاران نخستین «شهر خدا» نیز به شمار می‌آیند. در شهر خدا او توضیح می‌دهد که تاریخ دو شهر از همان آغاز با تصمیم فرشتگان شکل گرفت: فرشتگانی که در عشق به خدا پایدار ماندند، شهر خدا را تشکیل دادند، و آنان که به خود چرخیدند، مبنای شهر زمینی را بنا نهادند (Augustine, 1998: XV.1 – 2). این نکته نشان می‌دهد که شهر خدا نه با تاریخ انسانی، بلکه با تاریخ روحانی آغاز می‌شود؛ فرشتگان وفادار نخستین شهروندان آن هستند

والگوی بنیادین برای انسان‌هایی که بعدها به این جماعت می‌پیوندند. ویژگی محوری شهر خدا نزد آگوستین «محبت» است؛ محبت به خدا و به یکدیگر که شالوده همبستگی اجتماعی را شکل می‌دهد. فرشتگان وفادار از آن رو بنیان‌گذاران شهر خدا محسوب می‌شوند که عشق‌شان به خدا، نه به خویشان، معیار هویت آنان است. به همین دلیل، آگوستین آنان را شاهدانی بر وحدت، هماهنگی و غایت‌مندی کل آفرینش می‌داند. این چارچوب بعدها الگوی کلیسا نیز شد، چنان‌که در تفاسیر آگوستین، کلیسا تداوم تاریخی همان جماعت فرشتگان وفادار است که در عشق به خداوند وحدت یافته‌اند (Meconi, 120 – 115: 2015). این تفسیر دو پیامد کلیدی دارد: نخست، تبیین الاهیاتی از جامعه‌ای که در برابر شهر زمینی قرار دارد؛ دوم، ارائه الگویی از شهروندی روحانی که هم برای فرشتگان و هم برای انسان‌ها مشترک است (Vessey, 2012: 203 – 205). به این ترتیب، آموزه وفاداری فرشتگان نه صرفاً یک موضوع کیهان‌شناختی، بلکه بنیاد یک نظریه اجتماعی-سیاسی در الهیات آگوستین به شمار می‌رود.

آگوستین در جدال با مانویت، آموزه فرشتگان وفادار را همچون سلاحی استراتژیک به کار می‌گیرد. مانویان بر آن بودند که جهان صحنه نبرد دو اصل ازلی نور و ظلمت است و موجودات روحانی نیز بر این دو قطب تقسیم می‌شوند. در برابر، آگوستین استدلال می‌کند که حتی عالی‌ترین موجودات روحانی، یعنی فرشتگان، همگی به دست خدای واحد آفریده شده‌اند و نیکویی آغازین را در سرشت خود حمل می‌کنند. وجود فرشتگان وفادار نشانه این حقیقت است که هیچ جوهر تاریکی یا اصل شر مستقلی وجود ندارد؛ شر تنها محصول اراده آزاد مخلوقاتی است که از خدا روی گردانده‌اند (Augustine, 2007: XXII.9). این آموزه بدیلی بود که به آگوستین اجازه می‌داد ثنویت مانوی را از اساس بی‌اعتبار کند. او در علیه فاستوس بارها تأکید می‌کند که آموزه دو اصل با عقل و وحی ناسازگار است، زیرا اگر شر ازلی باشد، دیگر نمی‌توان نیکویی مطلق خدا را پذیرفت. در عوض، با پذیرش وفاداری

بخشی از فرشتگان، روشن می‌شود که امکان ایستادگی در برابر شر، هم برای فرشتگان و هم برای انسان‌ها وجود دارد (Van Oort, 2020: 120 – 125). این تأکید بر اراده آزاد، بعدی انسان‌شناختی و اخلاقی نیز دارد: فرشتگان وفادار نمونه‌ای هستند که نشان می‌دهند نجات نه با ماهیت ازلی نور، بلکه با انتخاب درست حاصل می‌شود (Angier, 2018: 230 – 231). بنابراین، آموزه فرشتگان وفادار در اندیشه آگوستین فقط یک آموزه فرشته‌شناختی نیست، بلکه هسته‌ای ضد مانوی دارد: تأکید بر وحدت خالق، نیکویی ذاتی خلقت، و نفی هرگونه ثنویت هستی‌شناسانه.

فرشتگان وفادار در الهیات آگوستین نه صرفاً موجوداتی روحانی، بلکه نخستین شهروندان «شهر خدا» هستند. آنان با وفاداری خود به خالق، الگویی برای کلیسا و جامعه ایمانی بر زمین فراهم می‌کنند و نشان می‌دهند که بنیان جامعه حقیقی بر محبت به خداوند استوار است (Augustine, 2002: XI.33). آگوستین با ترسیم تقابل میان فرشتگان وفادار و فرشتگان ساقط، تقابل بزرگ‌تر میان شهر خدا و شهر دنیا را نیز روشن می‌سازد: شهری که بر عشق به خدا بنا شده است در برابر شهری که بر عشق به خویشستن استوار است (Meconi, 1979 – 77: 2015). بر همین اساس، پژوهش‌های تاریخی نشان داده‌اند که درک آگوستین از فرشتگان وفادار صرفاً جنبه‌ای کیهان‌شناختی ندارد، بلکه نقشی آیینی و اجتماعی نیز ایفا می‌کند. کیک در مطالعه خود بر فرشته‌شناسی قرون وسطی تأکید می‌کند که سنت آگوستینی مبنای فهمی از فرشتگان به عنوان همسفران روحانی کلیسا در تاریخ نجات فراهم آورد (Keck, 2009: 55 – 58). به بیان دیگر، فرشتگان وفادار در دستگاه آگوستین صرفاً ساکنان آسمان نیستند، بلکه در حیات جماعت مسیحی حضوری زنده دارند و به تداوم حیات شهر خدا بر روی زمین یاری می‌رسانند. به این ترتیب، آموزه فرشتگان وفادار بُعدی اجتماعی-سیاسی پیدا می‌کند که در آن، کلیسا ادامه و تبلور همان جماعت روحانی نخستین است.

نتیجه‌گیری

آگوستین با تفسیر آموزه فرشتگان توانست طرحی یکپارچه برای پاسخ به مسئله شر و نفی ثنویت مانوی ارائه دهد. در جهان بینی او، آفرینش فرشتگان نشانه روشنی از نیکویی آغازین کل هستی است؛ زیرا حتی عالی‌ترین موجودات روحانی، که در آزادی خویش قادر به انتخاب سقوط بودند، در اصل به عنوان مخلوقات خداوند نیکو آفریده شدند. سقوط بخشی از این فرشتگان نیز نه نشانه وجود جوهر تاریکی مستقل، بلکه نمونه‌ای از کارکرد اراده آزاد و امکان فاصله‌گیری مخلوق از خیر مطلق بود. بدین سان، شر چیزی جز فقدان خیر و گسست از منبع نیکویی نیست، و همین تبیین، آموزه مانوی دو اصل ازلی نور و ظلمت را از بنیان بی‌اعتبار می‌سازد. اما نقطه اوج این برداشت در فهم جایگاه فرشتگان وفادار نهفته است. آنان نخستین تجسم «شهر خدا» هستند؛ جماعتی روحانی که حیات‌شان بر محبت به خدا استوار است و بدین ترتیب الگویی برای کلیسا و جامعه مسیحی در تاریخ فراهم می‌آورند. به این ترتیب، آموزه فرشتگان صرفاً آموزه‌ای کیهان‌شناختی یا مابعدالطبیعی نیست، بلکه نقشی اجتماعی و سیاسی نیز دارد: نشان دادن اینکه جامعه حقیقی بر پایه عشق به خداوند و وفاداری آزادانه به او شکل می‌گیرد. این تصویر، به طور مستقیم در برابر کیهان‌شناسی مانوی قرار می‌گیرد که در آن موجودات روحانی از آغاز در بند دو اصل ازلی تعریف می‌شوند و هیچ مجالی برای آزادی و محبت باقی نمی‌ماند. بدین ترتیب، آموزه فرشتگان در اندیشه آگوستین کلیدی برای فهم دستگاه الهیاتی اوست. این آموزه نه تنها امکان دفاع عقلانی و الهیاتی از یکتاپرستی مسیحی را فراهم کرد، بلکه بنیانی برای درک تاریخ بشر، ماهیت شر، و هویت جامعه ایمانی در پرتو «شهر خدا» شد. بدین ترتیب، آموزه فرشتگان نزد آگوستین بیش از یک موضوع فرعی است؛ این آموزه نقشی محوری در شکل‌گیری الهیات مسیحی ضد مانوی دارد و نشان می‌دهد که مسئله شر تنها در پرتو وحدت خالق، نیکویی خلقت و آزادی مخلوقات قابل تبیین است. از این منظر، فرشته‌شناسی آگوستین را می‌توان هسته تبیین او از شر و نفی ثنویت مانوی

دانست. در نتیجه، اهمیت آموزه آگوستین تنها در عصر باستان متوقف نمی‌ماند، بلکه در مباحث الهیاتی معاصر نیز ظرفیت‌هایی تازه برای گفت‌وگو با تبیین‌های جدید از مسئله شر فراهم می‌آورد. ارجاع به فرشتگان به عنوان شهود نخستین نیکویی و آزادی، امروز نیز می‌تواند الهامی برای مواجهه با پرسش‌های نوین درباره معنای شر، آزادی و عدالت الهی باشد.

References

- Angier, T., Meister, C., & Taliaferro, C. (2018). *The History of Evil in Antiquity: 2000 BCE – 450 CE*. London: Routledge.
- Augustine. (1991). *Confessions*. Trans. Henry Chadwick. Oxford: Oxford University Press.
- Augustine. (2007). *Contra Faustum*. In: Augustine, *Answer to Faustus, a Manichaean* (The Works of Saint Augustine, Part I, Vol. 20). Trans. R. Stothert. Hyde Park, New York: New City Press, Book XX, ch. 21.
- Augustine. (1999). *Enchiridion on Faith, Hope and Love*. Trans. J. F. Shaw. Washington, D.C.: Regnery Publishing.
- Augustine. (1993). *On Free Choice of the Will (De libero arbitrio)*. Trans. Thomas Williams. Indianapolis: Hackett.
- Augustine. (2002). *On Genesis: The Literal Meaning of Genesis*. Trans. Edmund Hill. New York: New City Press.
- Augustine. (1998). *The City of God*. Trans. R.W. Dyson. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bonino, S.-T. (2016). *Angels and demons: A Catholic introduction*. Washington, D.C.: The Catholic University of America Press.
- Cline, R. (2016). *Ancient Angels: Conceptualizing Angeloi in the Roman Empire*. Leiden: Brill.
- Coyle, K. (2003). "Saint Augustine's Manichean Legacy." *Augustinian Studies*, (34), 1 – 22.
- Drever, M. (2013). *Image, Identity, and the Forming of the Augustinian Soul*. Oxford: Oxford University Press.
- Eliade, M. (1985). *A History of Religious Ideas, Vol. 2: From Gautama Buddha to the Triumph of Christianity*. Chicago: University of Chicago Press.

- Gregory, E. (2015). "Evil." In *The Cambridge Companion to Augustine's City of God*. (Ed.). David Vincent Meconi. Cambridge: Cambridge University Press, 69 – 84.
- Iwersen, Julia. (2005). "Gnosticism: Gnosticism from The Middle Ages to The Present" in in *Encyclopedia of Religion*. (Ed.). Lindsay Jones. New York: Macmillan Publishers. 3522 – 3529.
- Keck, D. (2009). *Angels and Angelology in the Middle Ages*. Oxford; Oxford University Press.
- Kolbet, P. R. (2010). *Augustine and the Cure of Souls: Revising a Classical Ideal*. Notre Dame, Indiana: University of Notre Dame Press.
- Lim, Richard. (2012). "Augustine and Roman Public Spectacles." In *A Companion to Augustine*. (Ed.). Mark Vessey. Chichester: Wiley-Blackwell. 138 – 150.
- Magris, Aldo. (2005). "Gnosticism: Gnosticism from Its Origins to The Middle Ages [Further Considerations]" in *Encyclopedia of Religion*. (Ed.). Lindsay Jones. New York: Macmillan Publishers. 3515 – 3522.
- Piras, Andrea. (2005). "Mani" in *Encyclopedia of Religion*. (Ed.). Lindsay Jones. New York: Macmillan Publishers. 5646 – 5650.
- Timotin, A. (2012). *La démonologie platonicienne*. Leiden: Brill.
- Van Oort, J. (2013). *Augustine and Manichaean Christianity: Selected Papers from the First South African Conference on Augustine of Hippo, University of Pretoria, 24–26 April 2012*. Leiden: Brill.
- Van Oort, J. (2020). *Mani and Augustine: Collected Essays on Mani, Manichaeism and Augustine*. Leiden: Brill.
- Van Oort, J. (2021). *Manichaeism and Early Christianity: Selected Papers from the 2019 Pretoria Congress and Consultation*. Leiden: Brill.
- Van Oort, J. (2012). "Manichaeism." In *A Companion to Augustine*. (Ed.). Mark Vessey. Chichester: Wiley-Blackwell. 203 – 219.
- Van Oort, Johannes. (2011). *Manichaeism and Augustine: From Augustine to Augustine*. Leiden: Brill.
- Wetzel, James. (Ed.). (2012). *Augustine's City of God: A Critical Guide*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wiebe, Gregory D. (2021). *Fallen Angels in the Theology of St Augustine*. Oxford: Oxford University Press.